ترکیب «معاصربودن» به واسطه ترجمه‌ها و استفاده‌هایی که از آن در فضای آکادمیک می‌شود، زیاد شنیده شده است، اما باید به واژه‌ای که زیاد درباره آن شنیده می‌شود، شک کرد، باید آن را دوباره غریبه کرد و دوباره آن را مورد پرسش قرار داد[۱]. به طور خلاصه به چند ویژگی درباره وضعیت معاصر اشاره می‌کنم. آیا معاصربودن به معنی به‌روزبودن است؟ خیر. برای معاصرکردن امری، نیاز نیست آن را

[۱] این متن پیش‌تر در هفته‌ی پژوهش تئاتر دانشگاهی در اردیبهشت ۱۳۹۷ ارائه شده‌است.

به‌روز کنیم. در حقیقت می‌خواهیم اتصالات آن را با وضع موجود ببینیم و پررنگ کنیم. اغلب اوقات در تئاتر، متن یا نمایشنامه‌ای را انتخاب می‌کنیم، ترکیب لباس را تغییر می‌دهیم یا از چندرسانه‌ها استفاده می‌کنیم. اما این کار معاصرکردن نیست. این کار، معاصرکردن به معنی بحرانی‌کردن وضعیت اکنونی که به معنی بازگشت به سرچشمه‌ها ـ اما نه سرچشمه‌های مشهود بلکه سرچشمه‌های گمشده ـ نیست. چنین کاری ازبین‌بردن و انسداد امکان‌هایی است که برای معاصرشدن وجود دارد. مثال به‌روز این مسئله هملت است. همواره هملت‌های مختلفی اجرا می‌شود. معمولاً همه بخشی از هملت را انتخاب می‌کنند و در راستای به‌روزرسانی آن تفسیر و انواع اجراهای مختلف را انجام می‌دهند. اما در نهایت می‌بینیم که هملت به معنای واقعی معاصر نشده است. «معنای واقعی» یعنی روشن‌کردن یا پرتوانداختن بر چهارراه مهمی که در تقاطع آن هملت شکل می‌گیرد و به واسطه اشاره‌کردن به آن تقاطع، وضعیت اکنون را زیر سوال می‌بریم و بحرانی می‌کنیم، تا جایی که مخاطب تصور نکند که هملت دیده، بلکه فکر کند چیزی راجع به لحظه اکنون دیده است.

ویژگی دیگری که برای معاصربودن نام می‌برند و تصور می‌شود یکی از ویژگی‌های مهم آن باشد، با استعانت از نوشته‌های نیچه، نابهنگامی

Problematicaa.com

است. امری معاصر است که در زمانه خودش نابهنگام باشد. نابهنگام‌بودنِ چیزی به‌معنایِ غیر از زمانه‌یِ خود بودن نیست، هرچند که کاملا طبق‌زمانه‌یِ خود بودن هم نیست. نابهنگامی، یعنی ایستادن روی یک گسست به‌طوری‌که اگر کسی بخواهد به آن آستانه نزدیک شود، اتصالش به وضعیت اکنونِ خود، که وضعیتی بدیهی و طبیعی فرض می‌شده، کاملاً قطع شود و از طرفی نتواند بدون آن اتصالات زندگی کند. چرا که عامل سومی روی این گسست ایجاد می‌شود و آن بازپس‌گرفتن اتصالات از پیش‌فرض‌ها و دوباره‌ایجادکردن آن‌ها است.

۳

ویژگی سوم برای معاصربودن یک اثر این است: اگر در گام دوم تلاش می‌کند اتصالات پیشین را بازکند، در گام سوم باید سعی کند تا دوباره آن را صورت‌بندی کند. دوباره‌صورت‌بندی‌کردن، کمک می‌کند تا صرفاً یک دیدگاه سلبی و نفی‌آمیز نداشته باشیم. ذهنی مملو از دیدگاه‌های سلبی، نمی‌تواند نگاهی انتقادی داشته باشد و در گام دوم باقی می‌ماند. در حالی که گام سوم، که بسیار پراهمیت است، بازسازی و بازاتصال آن وضعیت با وضعیت موجود است. اگر بخواهیم امری را معاصر کنیم، صرفاً نگاه سلبی کافی نیست و باید نگاه ایجابی هم داشته باشیم.

Problematicaa.com

ایده دیگر درباره معاصربودن، نگاه‌کردن به تاریکی‌های زمانه خود است. به طور استعاری به حیطه‌ای که یک فانوس دریای روشن می‌کند، اشاره می‌کنم. برای مثال تیر چراغ برق که حیطه روشنایی آن حدود یک متر یا دو متر است، گویی حیطه اکنون را روشن می‌کنند. این چراغ‌ها نور را به جایی که شما ایستاده‌اید می‌تابانند. اگر از این نور خارج شوید وارد سیاهی می‌شوند. بین یک چراغ خیابان و چراغ بعدی فاصله‌ای تاریک باقی می‌ماند. اما فانوس‌های دریایی معمولاً کنار دریا تعبیر می‌شوند، بلند هستند و قدرت نورافکنی زیادی دارند و جایی را روشن می‌کنند که ما نمی‌بینیم. فانوس دریایی برای چه کسی نور می‌افکند؟ برای کسی که در سیاهی دریا گمشده است و به دنبال نور فانوس دریایی می‌گردد. کسی که زیر چراغ خیابان ایستاده است می‌داند که حیطه این روشنایی کجاست و «اکنون» کجا تعریف می‌شود. اما مخاطب واقعی فانوس دریایی کسی است که در سیاهی ایستاده است، نه کسی که زیر فانوس دریایی قرار دارد. کسی که زیر فانوس دریایی قرار داد، نور را می‌بیند اما نمی‌داند نور کجا را روشن می‌کند. او نمی‌داند پیامی که در حال مخابره‌شدن است به کجا می‌رود. معاصرکردن، بیرون‌آوردن متن از زیر روشنایی یک چراغ

Problematicaa.com

خیابان و تبدیل‌کردن متن به یک فانوس دریایی است. یعنی نشان‌دادن جایی که از دید مخاطبِ لحظه اکنون، پنهان مانده است.

وظیفه منتقد به کدام یک از این دو نوع پرتو افکندن شبیه است؟ چراغ خیابان یا تبدیل‌شدن به فانوس دریایی؟ نوری که شکسپیر به تاریخ ادبیات افکند نه در قرنی که او در آن می‌زیست، در ابتدای قرن بیستم دیده شد. در عین حال که یک متن ممکن است اطراف خود را روشن کند همزمان می‌تواند فرد را با تاریکی‌ای مواجه کند که تا قبل از آن دیده نمی‌شد. کاری که متن برای معاصرشدن باید انجام دهد دیدن پرتوهای مرئی نیست، بلکه دیدن پرتوهایی است که در سایه پرتوهای مرئی دیده نمی‌شوند. متن معاصر متنی است که تاریکی را ببیند. برای اینکه دیدن تاریکیِ مورد نظر گرفتار وضعیت نفی‌آمیز سلبی نباشد، چه باید کرد؟ منتقدان معمولا غر می‌زنند، هرچند که باید به غر زدن یک معنی دوباره دهیم، چراکه قرار است ما را با تاریکی مواجه کنند اما در همین مرحله باقی می‌مانند. چون نگاهشان نفی‌آمیز و سلبی است. منتقد قدرت این را ندارد که مخاطب را به نقطه‌ای برساند که بگوید این تاریکی به تو مربوط است. جایی که ما به عنوان یک متن، منتقد یا اندیشمند می‌توانیم به معاصر شدن فکر کنیم که بگوییم تاریکی به تو مربوط است. این اتصالی و نسبتی که با تاریکی برقرار می‌کنیم، نسبت

Problematicaa.com

و اتصال تو است ، ضرورت تو است که هر لحظه ببینیم نسبت تو با این تاریکی چیست؟ برای اینکه به گام بعدی برسیم و گام بعدی این است که بفهمیم که تاریکی که الان وجود دارد، قرین به قرین نوری است که مدام دارد از ما دور می‌شود. دست‌یازیدن به آن نور عملا غیر ممکن است. کاری که باید انجام دهیم برقرارکردن اتصالات جدید با تاریکی است، پرتوانداختن به فضاهای تاریک و ارتباط‌برقرارکردن با کسانی است که در آن کشتی هستند. در لحظه‌ای سرنوشت کشتی و سرنوشت هدایت‌کننده فانوس دریایی با هم یکی می‌شود، و آن لحظه گسست، لحظه معاصر این دو نفر است. این معاصرشدن الزاما در یک زمان همزمان اتفاق نمی‌افتد. من از ساعت و دقیقه و روز مشخصی صحبت نمی‌کنم از زمان‌هایی صحبت می‌کنم که این زمان‌ها نه به واسطه امتداد زمان‌ها به هم مربوط هستند. این زمان‌ها ممکن است در عرض هم یا طول هم قرار بگیرند. و حاصل اندیشیدن و یکی‌شدن در مدارهایی است که آن مدارها ضرورت‌های یکسان برای وضعیت‌ها ایجاد می‌کند. اگر هملت دارای یک ضرورت است و شما بتوانید آن ضرورت را در زمانه اکنون خودتان بازمفصل‌بندی کنید، در آن زمان است که می‌توانید بگویید کار معاصر انجام می‌دهید. علاوه بر اینکه این دیگاه نفی‌آمیز را باید داشته باشید باید کار ایجابی هم انجام دهید

Problematicaa.com

و آن کار بازگشت به باستان‌ها است اگر آرکائولوژی را باستان‌شناسی صرف ترجمه کرده باشیم.

معاصربودن بازگشت به گذشته است. اما چه گذشته‌ای؟ نه گذشته‌ای که از آن آمده‌ایم. گذشته‌ای که ما می‌توانستیم از آن بیاییم اما تحت تاثیر گذشته‌ای که به صورت قاهر دیگران را پس زده است، نابود شده است. قرار است به آن لحظات نابود شده بازگردیم. اما نه به گذشته‌های موجود، بلکه به گذشته‌های ناموجود یا آرخه‌ها، سرآغازها یا منشأهایی که مسیر سیل ما الان از آن نمی‌آید اما می‌توانست بیاید و شاید معاصرشدن همین قدر بازگشت به گذشته است: یافتن سرچشمه‌های گمشده. برای مثال در باستان‌شناسی مصر سرچشمه رود نیل اهمیت داشت. آن‌ها اعتقاد داشتند که نفرین خدایان باعث می‌شود که خیلی‌ها نتوانند سرچشمه رود نیل را پیدا کنند. نفرین خدایان باعث می‌شد کسانی که در این راه ماجراجویی کرده‌اند در این راه گم شوند و کسی نفهمد که سرچشمه رود نیل کجاست. از این استعاره استفاده می‌کنم تا بگویم رود نیل یک سرچشمه ندارد و بی‌نهایت سرچشمه دارد و وظیفه ما پیداکردن یکی از این بی‌نهایت‌هایی است که به رود نیل منجر شده است. اگر قرار است دنبال یک سرچشمه بگردیم، همه می‌میریم و گم می‌شویم. اگر قرار باشد دنبال بی‌نهایت سرچشمه

Problematicaa.com

بگردیم، باید رود نیل را چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی با خودمان معاصر کنیم. سرنوشت کسی که فانوس دریایی را همواره روشن نگه می‌دارد و سرنوشت کسی که با دیدن نور فانوس دریایی راه را پیدا می‌کند فقط در یک لحظه همسان و معاصر می‌شود. در لحظه مواجهه و در لحظه‌ای که اولین پرتو نور با کیلومترها فاصله می‌تابد و آن آدم‌هایی که روی عرصه کشتی گم شده‌اند می‌توانند آن نور را ببینند. این نور می‌تواند در یک وضعیتِ ناهمزمان در طول قرن‌ها به ما رسیده باشد، وظیفه هنرمند، منتقد و از همه مهم‌تر مخاطب، دیدن این نور، پیداکردن کشتن و دوباره‌پیداکردن آن است.

Problematicaa.com